

ما زندگانیم
بیرون از خود ارغوان شده‌ایم و سبز ایستاده‌ایم روی تپه‌های این سوتر و آن سوتر
یا جایی در گوشه‌های سایه‌گیر دره‌ای در آرامشیم
یا جایی در آفتاب‌خورانِ یالِ کوهی، پیراهن در دست باد داریم
بهار که می‌شود روزگار نشتر می‌زند رگهایمان را و خونی سبز و ارغوانی می‌پاشد روی دیوار چشم‌اندازها
و ما جان می‌دهیم
آنقدر جان می‌دهیم که تا فرسنگ‌ها پیرامونمان پر از جان بشود.

ما زاینده‌ایم
نگاه کن آنجا را!
روی آن تپه
ما آنجا بوده‌ایم
هنگامی که چیزی آنجا نبود
و دنیایی دیگر هست که در آن هنوز چیزی آنجا نیست
اما ما دنیایی نو زاییدیم که در آن
آنجا روی آن تپه
اُرس‌ها برای هزار سال خواب‌هایمان را زندگی خواهند کرد.

ما روایتگرانییم
درخت زالزالک نشانده بر سر چشمه هستیم
که زمزمه‌های چشمه را داستان کرده و خوشه خوشه از خود آویخته است
داستان‌هایی از جاری و زنده بودن به رغم خشکسالی، به رغم سال وبا و به رغم قحط سال امید.

ما رویاگرانییم
انار پُر دانه جنگلی هستیم
که هر دانه‌اش خیال رویش درختی دیگر است
روزگار که چنگ بیاندازد بر صورت زمین، ما نمی‌شکنیم، ما نمی‌ریزیم
می‌رویم و دانه‌های خویش را در شیارهای زخم تازه زمین می‌کاریم
و ایستاده در انتظار باران می‌مانیم
تا روزی که ابرهای باران‌زا — شاید از پس هزار سال — به پیش ما برگردند
و باران ببارد و از ما جنگلی انار افشان برآید.

ما آرزومندانییم
و درختکاری آرزونامه ماست که بر روی خاک می‌نویسیم
آرزوی کرامت انسانی در پناه زیست پایدار زمین
آرزوی زیبایی.